

# تصاویر اجتماعی

## در فشرین زمین

نسرین رضایی آهوانویی

کارشناس مرکز پژوهش‌های بنیادی

جلال آل‌احمد، نویسنده، ناقد و نظریه‌پرداز سیاسی، اجتماعی، مستوگراف، مقاله‌نویس، آموزگار، روزنامه‌نویس و مترجم، وجدان بیدار روشنفکران زمان خود، و معطرترین روشنفکر در دهه چهل بود.

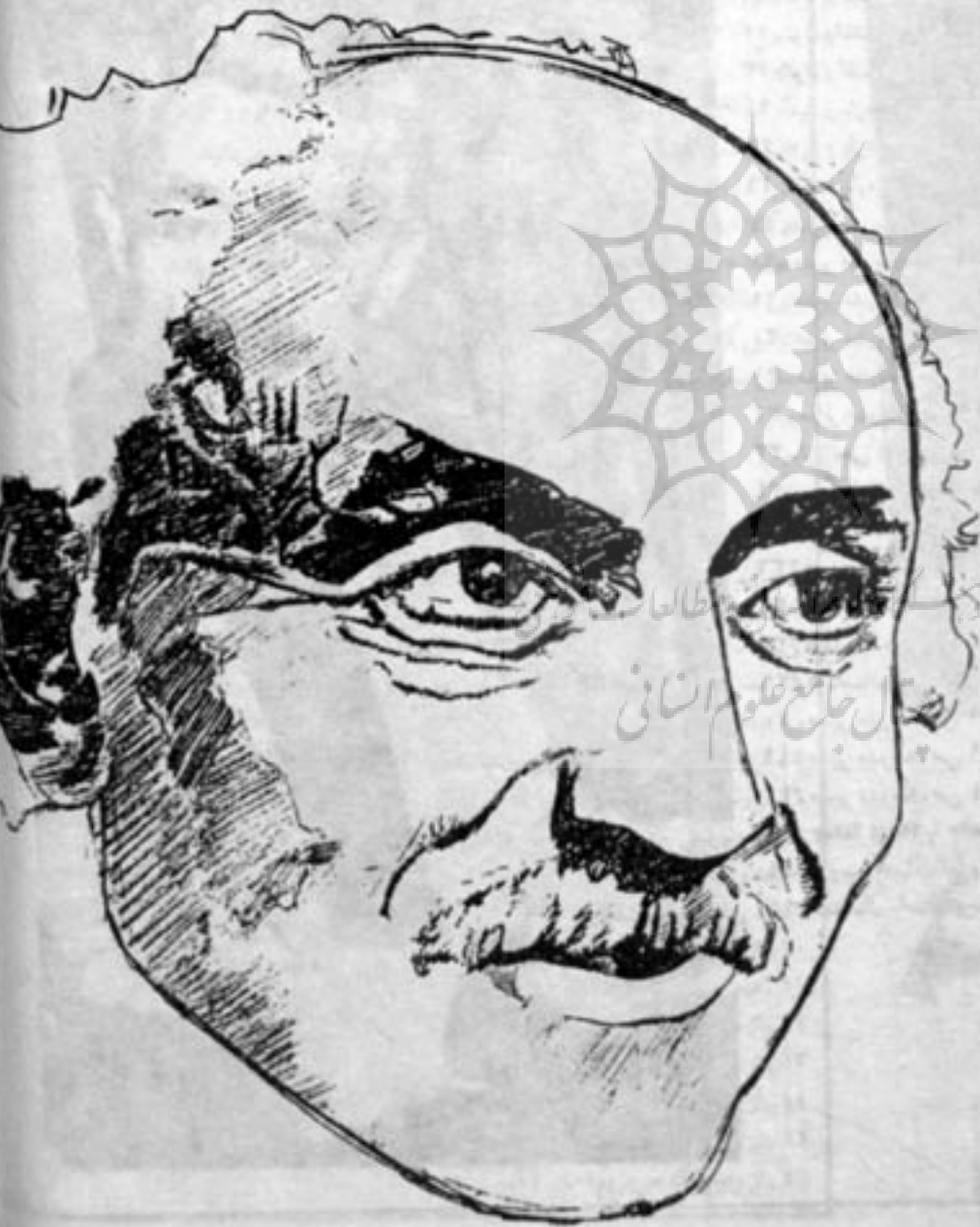
او با حساسیت ویژه‌ای به مسائل پیرامون خود می‌نگریست و آنها را دردمندانه حس می‌کرد. اغلب هم نسلانش و بعد از او نیز دیگران از او متأثر شدند و به شیوه او اندیشیدند و به شیوه او قلم زدند. او با سرعت شگفت‌آوری زندگی کرد. منتظر گذشت زمان نبود و با گامهای بلندش لحظه‌ها را بیش از آنکه جاری شوند، می‌پیمود.

جلال در خانواده‌ای مذهبی به دنیا آمد و تربیت شد و این در داستانهایش به‌وضوح آشکار است.

آیت‌الله طالقانی درباره او می‌گوید: «... در یک خانواده سنتی مذهبی پرورش یافته بوده معذالک به برداشتهای عمیق و تعبیر جالبی درباره مسائل اسلامی رسیده بود و بخصوص این اواخر هرچه می‌گذشت درباره اسلام و تشیع به بصیرت و بیش بهتر می‌رسید.»

او احزاب متعددی را آزمود و در هر دوره‌ای، اگرچه مدتی کوتاه، تجربیاتی کسب کرد و خیلی زود مسیر خودش را یافت و به استقلال و بیش هنری خاص خود رسید. آل‌احمد در مدرسه اجتماع درس خوانده بود و تجربیاتی کسب کرد و خیلی زود مسیر خودش را یافت و به استقلال و بیش هنری خاص خود رسید. و تجربیاتی از مسافرت‌های متعددهش به زوایای این خاک داشت که هرکس شایستگی آن را ندارد که چنین زحمت و مزارسی را برای شناساندن ایران و سنت و فرهنگ ایران متحمل شود.

بانو «کاندیروا» مترجم روسی آثار جلال درباره او می‌گوید: «... تا به حال هیچ‌کس نتوانسته است که به‌سان آل‌احمد ویژگیهای آداب، عادات و ارتباط گسست‌ناپذیر تمامی این جهان خارجی





اندیشناکم باز

- اگر باران کند سرریز از هر جا؟  
- اگر چون زورقی در آب اندازد جهان را؟...  
در این تاریکی آور شب،  
چه اندیشه ولیکن، که چه خواهد بود با ما

صبح

چو صبح از کوه سر بر کرد، می پوشد از این  
طوفان رخ آیا صبح؟

در دهه چهل در زمینه های اقتصادی و به تبع  
آن در زمینه اجتماعی دگرگونیهای مهم و اساسی  
رخ می دهد. که باعث بسته شدن نطفه اصلی تفرین  
زمین می گردد. در این دهه هنر مطرح و اثرگذار  
شعر است و شعرا نمایندگان موج بدبینی و پآسی  
هستند که در میان روشنفکران پدید آمده بود.  
مهدی اخوان ثالث شوریده حالی است که به  
روزهای سرد و خاکستری آن دوران چه خوب  
اشاره می کند:

سلامت را نمی خواهید پاسخ گفت  
هوا دلگیر، درها بسته، سرها در گریبان،  
دستها پنهان،  
تقها ابر، دلاها خسته و غمگین،  
درختان اسکلهای بلور آجین  
زمین دلمرده، سقف آسمان کوتاه  
غبار آلوده مهر و ما،  
زمستان است.

انقلاب سفید و اصلاحات ارضی، گسترش  
صنعت، ثروتمند شدن ناگهانی توکیسه گان، فروش  
بی رویه نفت و وارد شدن کالاهای مصرفی، عصر  
ویرانی ستها، گسترش شهرها و معراج آهنها  
است، که سهراب سپهری را دلنگ و ملول از آن  
دوران ساخته، می گوید:

در ابعاد این عصر خاموش  
من از طعم تصنیف در متن ادراک یک کوچه

تنها ترم

بیا تا برایت بگویم چه اندازه تنهایی من بزرگ



را با جهان درونی انسان آشکار کند و نشان دهد.؟  
روح حساسش آزردۀ به یغما رفتن و غارت  
شدن فرهنگ و حیثیت کشورش بود و می دیده که  
چگونه سرطان ماشینیسم به صورت غده هایی در  
شهر و روستاهای ایران ریشه دوانیده است! بدون  
انتطابق با فرهنگ ما. و با چنین پیشی به بررسی  
مسائل جامعه خود به ویژه جامعه روستایی ایران  
می پردازد.

آل احمد در دورانی پر هیاهو با رشدهای  
سیاسی ویژه ای زندگی کرده است. خانم دانشور  
درباره جلال می گویند: «جلال بر راه بود با عشق  
می رفت. چرتکه نمی انداخت و اسالت داشت و  
اگر به دین روی می آورده از روی دانش و پیش بود،  
چرا که مبارکبسم و سوسبالیسم و تاسعدی  
اگزستانبالیسم را قبلاً آزموده بود. بازگشتن  
او به دین و اتمام زمان راهی بود به سوی آزادی از  
شر امپریالیسم و احواز هویت ملی، راهی به شرف  
انسانیت، رحمت و عدالت و منطق و تقوا. جلال  
در چنین دینی را داشت» و این امر در روزگار تلخ  
و تاریک، که به نظر می رسید هیچ روزنی در پایان  
براه نیست، توان روحی شکفتن را در آن عصر  
می طلبید.

دورانی که جلال در آن می زیست دوران  
تاریکی بود که عمیقاً تأثیرش بر ادبیات آن روزگار  
مشهود است. دوران پآسی روشنفکران و جو  
بدبینانه که ادامه سالهای «سی» است. سالهایی که  
نیما آن پیر شعر معاصر ایران - که به قول جلال:  
«دیباچه روزگار شعر معاصر بود» - درباره آن  
می گوید:

شب است

شی بس تیرگی دمساز با آن  
بروی شاخ انجیر کهن «وک دار» می خواند به  
هر دم

خبر می آورد طوفان و باران را و من اندیشناکم  
شب است  
جهان با آن، چنان چون مرده ای در گور. و من



است.

مرا بازن کن مثل یک در به روی هبوط گلابی

در

این عصر معراج پولاد

مرا خواب کن زیر یک شاخه دور از شب  
اصطکاک فلزات

... زمانی که باید «ایمان بیاوریم به فصلی  
سرد». فروغ فرخزاده تجربه‌های تلخ آن دوران را  
این گونه می‌بیند:

در آستانه فصلی سرد

در محفل عزای آینه‌ها

و اجتماع سوگوار تجربه‌های پریده رنگ  
و این غروب، بارور شده از دانش سکوت

...

ایمان بیاوریم

ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد

ایمان بیاوریم به ویرانه‌های باغهای تخیل.

جلال در عصر اصطکاک فلزات، در عصری  
که نفسها یخ‌بسته است و شب تیرمای حاکم است،  
به فصل سرد ایمان می‌آورد و نغزین زمین را  
می‌نویسد.

### نغزین زمین

در سال ۱۳۳۷، برای نخستین بار «موسسه  
مطالعات و تحقیقات اجتماعی» در دانشگاه تهران  
تأسیس شد. این مؤسسه درباره مسائل اجتماعی  
ایران با روش علمی و کار گروهی به مطالعه  
می‌پرداخت. قبل از تأسیس این موسسه بودند  
کسانی که به گردآوری «فرهنگ عامه» پرداختند؛  
مثل: دهخدا در امثال و حکم و صادق هدایت در  
زیرنگستان.

بعد از تأسیس موسسه مطالعات و تحقیقات  
اجتماعی جلال آل‌احمد با راهنمایی این موسسه  
به تحقیقات انفرادی و تهیه «منوگرافی» درباره  
روستاهای ایران پرداخت، که به لحاظ شناخت  
جامعه روستایی ایران حایز اهمیت می‌باشد.

اما فلکلورشناسی آل‌احمد متمایز با صادق  
هدایت در زیرنگستان و امیرقلی امینی در فرهنگ  
اصطلاحات عوام و ابوالقاسم انجوی شیرازی و...  
می‌باشد و فرق اساسی آن نیز در این است که  
آل‌احمد با یک نگرش انتقادی و احیاگرانه مسائل  
روستا را دیده و تنها به گردآوری آن اکتفا نکرده  
است و با شیوه‌های هنری و دقیق موضوعات  
فرهنگ عامیانه را به صورت «مسئله‌های»  
فرهنگ روستا مطرح می‌کند، و نه توصیف صرف  
مردم‌نگاری.

اورازان، نات‌نشینهای بلوکه زهره و خارکته، در  
بشم خلیج فارس، محصول تجربیات و تحقیقات  
آل‌احمد در زمینه منوگرافی می‌باشد. و مهمترین  
ویژگی مطالعات مردم‌شناسی، اتکاء این تحقیقات  
براستفاده از روش «مشاهده همراه با مشارکت»  
(Participant - Observation) است. و ما این روش  
را به نحوی برجسته در آثار آل‌احمد بخصوص در  
داستان تقرین زمین می‌بینیم.

این تحقیقات و مطالعات و سفرها و نوشتن  
این کتابها (اورازان و...) او را برای خلق یک اثر  
مردم‌شناختی در قالب یک اثر هنری بزرگ آماده  
می‌کند.

وقتی یک اثر ادبی علمی به قلم زیبایی  
شناختی و علمی راه می‌یابد که طی یک فرآیند  
رشد طبیعی خلق شده باشد و همان‌گونه که تولید  
یک انسان محصول پوششها و تحولات طبیعی  
جنین است، اثر علمی نیز در جنین اندیشه خالق آن  
شکل می‌گیرد و سیر طبیعی را دنبال می‌کند. نغزین  
زمین محصول منطقی و بدیهی این سیر مطالعات  
در فرهنگ عامه است.

نوشته‌های آل‌احمد بار روشنفکرانه دغدغه و از  
نظر پژوهش جامعه‌شناختی دارای اهمیت ویژه‌ای  
است. نغزین زمین نیز یک رمان جامعه‌شناختی  
است؛ به دلیل ویژگیهای دهه چهل و تحولات  
بزرگی که در جامعه آن روز ایران ایجاد شده و  
جابه‌جایی همه خشونت‌های یک جامعه ابتدایی و  
ستی در برابر یک جامعه صنعتی، که می‌روند تا  
باهم بیامیزند و در جدال پذیرش و عدم پذیرش،  
یکی مغلوب شود. از بین رفتن شیوه تولید به سبک  
ستی، جایگزین شدن شیوه‌های نه همطراز سنت و  
فرهنگ ما، و انعکاس آن رویدادها را در این قصه  
آل‌احمد می‌بینیم، و یک تک‌نگاری به معنای  
واقعی است.

داستان نغزین زمین پرشمار است از یک دوره  
تاریخی، گزارشی است از اوضاع سیاسی و  
اجتماعی ایران در دهه چهل در هنگامه اصلاحات  
ارضی و انقلاب سفید و مسئله نفت و مهاجرت  
روستاییان به شهر و ورود ماشین به روستا و مسئله  
ماشینیسیم و صنعت موتاژ و اقتصاد تک‌محصولی.  
وقایع در یکی از روستاهای ایران که نمادی  
است و به اعتباری می‌تواند خود ایران هم باشد  
جریان دارد و این مسائل باعث دگرگونی روند  
عادی زندگی روستاییان گردیده است.

داستان از زبان معلمی که یک سال تحصیلی  
را در آن روستا گذرانیده بیان می‌شود. داستان نقلی  
است و در آغاز خواننده را با ساخت و فضای  
روستا و شخصیهایی که به نوعی با یکدیگر در

ارتباط هستند و جامعه روستا را تشکیل می‌دهند  
آشنا می‌کند. همچنین آداب و رسوم و سنت و  
باورهای مردم را برای خواننده با تصاویر روشن و  
تثری شیوا و ساده نشان می‌دهد.

نغزین زمین آخرین نگاه به روستا و سنت آن در  
واپسین دم حیات است. این کتاب یکی از آخرین  
نوشته‌های آل‌احمد است که در سال ۱۳۶۶ چاپ  
و منتشر شد.

آل‌احمد درباره نغزین زمین می‌گوید:  
«سرگذشت معلم دهی است در طول نه‌ماه از یک  
سال. و آنچه بر او واهل ده می‌گذرد و به قصد گفتن  
آخرین حرفها درباره آب و کشت و زمین و لمسی  
که وابستگی اقتصادی به کمپانی از آنها کرده و  
افتشاشی که ناچار رخ داده و نیز به قصد ارزیابی  
دیگری خلاف اعتقاد عوام سیاستمدار و حکومت  
از قضیه فروش املاک که به اسم اصلاحات ارضی  
جاش زده‌اند.»<sup>۱</sup>

روستایی که در تقرین زمین توصیف شده  
روستای نمونه‌ای است که خود آل‌احمد آن را  
یک «Prototype» یا «نمونه آرمانی» می‌داند.

این ده یک «پروتوتیپ» است. مثل انسان که  
مصداق کلی دارد. یک نمونه کلی که هر چیزی از  
آن می‌تواند در هر جایی پیدا شود. این شیوه  
بررسی، تلفیقی است از شیوه «ویتری» و یک اثر  
هنری، که الحق شاهکاری بدیع در مطالعات  
اجتماعی است. مفهوم «ایده آل تایپ» یا نمونه  
آرمانی را «عاکس ویر» ابداع کرد. و براساس این  
روش ما می‌بایست به بازسازی یک پدیده به  
نحوی که مبین ویژگیهای اساسی آن باشد،  
پیردازیم.

چنانکه ذکر شد داستان نغزین زمین یک نمونه  
آرمانی از روستاهای ایران را به ما ارائه می‌دهد. در  
این تیپ ایده آل جایگاه کلیه عناصر نظام اجتماعی  
روستا معینی شده است و ویژگیهای تاریخی  
روستای ایرانی را به خوبی نشان می‌دهد.

در این مقاله برآنیم بخشی از ویژگیهای  
ساخت اجتماعی روستاهای ایران را آن‌گونه که  
آل‌احمد بازسازی و ارائه نموده است، معرفی  
کنیم.

فرهنگ میراث تاریخی یک ملت است و  
روابط فردی و گروهی را تعیین می‌کند. عوامل  
فرهنگی و سنتی حاکم بر روستا که ساخت  
فرهنگی و سنتی روستا را تشکیل می‌دهد، متأثر از  
موقعیت جغرافیایی، وضع معیشت و وضعیت  
اقلیمی روستای ایران است. روستایی پای‌بند سنت  
است و این سنت با خون و رگ و پی او عجین است  
و هزاران سال است که این رسمها و آیینها بر



جامعه او حاکم است که مظاهر گوناگون دارد. یکی از علل عمده سنت پرستی روستاییان را شاید بتوان شرایط سخت کاری و شرایط دشوار جوی و عوامل طبیعی دانست.

اگر چه آل احمد مدافع نظریه «بازگشت به خویش» و احیای هویت فرهنگی است، لیکن در برخورد با عناصر مزاحم و خرافاتی در نظام فرهنگی حاکم به نحوی جدی به انتقاد می پردازد. از دیدگاه آل احمد فرهنگ واقعی یعنی آنچه که در حال حاضر در روستا جلوه «عینی» دارد و با فرهنگ «آرمانی» فاصله بسیاری دارد؛ بنابراین نباید گمان برد که دفاع آل احمد از وابستگی سنت به معنای حفظ تمامی باورها و سنتهاست. او از منظرینی است که اعتقاد به «پالایش و پیرایش» سنتها دارد، نه تقلید صرف و اشاعه و انتقال بی دخل و تصرف در آنها.

### مکالمه شیخ و معلم

«آرام گفت من که مامور دنیاشان نیستم آقا جان.

گفتم: - چرا هستی چون تا وقتی که طیب تو آبادی نیست، من و تو جای طیب هم آمده ایم. اگر معلم نداشت سرکار عالی جای معلم هم بودید. سرکار و من باید توی این مزرعه آدمی کشت کنیم. سرکار اگر اینجوری می آمدی ده را دیسو نمی توانست جات را بگیرد.

گفت: - ای آقا، مرا به چه چیزها می ترسانید. کار اهل خدا کجا و کار را دیو کجا؟

گفتم: - آشیخ... خیال می کنی آن آخرت و آن پل صراط و همه دستگاه عرش برای این درست شده که مته بگذارند به خشخاش وضوی نماز این بیچاره؟

گفت: - کفر دارید می گوید آقا اینها زندقه است.

گفتم: - آشیخ جان زندقه وجود من و توست که نمی خواهیم بفهمیم دنیا دست کیست. تو خیال می کنی مأمور آخرتی درحالی که مأمور نیش قبری. متوجه نیستی که مذهب یکی از راههای سعادت است. خیر بارش و برف را در همه نقاط عالم از همین رادیو می شنوند و تو هنوز در بند

### رویت هلالی؟

آل احمد در این مکالمه از یک سو «شیخ» را که در برابر رده آوردهای مدرنیسم ایستادگی می کند مورد انتقاد قرار می دهد و از دیگر سو مظاهر تمدن جدید را به مسخره می گیرد و از سویی باز رهنمودهایی برای حفظ فرهنگ و سنت ایران پیشنهاد می کند. مکالمه معلم و «آشیخ» نتیجه تجارب طولانی جلال در زمینه تعلیم و تربیت به عنوان یک نفر معلم مدرسه است. و انتقاد آل احمد از اعتقادات مذهبی آمیخته با خرافات.

آشیخ معلم را زندق می داند و او «آشیخ» را مامور نیش قبر می خواند که به تکرار مسائل گفته و پوسیده مردم را تحمق می کند و این حماقت به مردم اجازه تفکر نمی دهد و جلوی وسعت اندیشه را می گیرد. اگر او به روستایی راه و رسم و بازداشتن و نگاه کردن را بیاموزد دیگر موریانه مظاهر تمدن معنا ندارد.

اینجاست که نایبامانها را گفته و راه چاره را نیز به صحنه داستان آورده:

«نمی بینی که یک قفسیه ساده لوله کشی آب، تمام احکام یک باب از قصه تو را معطل می کند. مردم دارند با دوچرخه و ماشین سفر می کنند و تو هنوز در بند مواشی ثلاثی. خیر بارش و برف را همه نقاط عالم از رادیو می شنوند و تو هنوز در بند رویت هلالی».

و در مقابل آن عده ای که به بهانه خدشه دار شدن احکام فقهی مانع ترویج آب بهداشتی و یا دیگر عناصر تکنولوژی برمی آمدند به مخالفت برمی خیزد اگر چه روحانی باشند. او ضمن اینکه به سنتها و هویت فرهنگی ایرانیان علاقه مند بود از پدیدن مظاهر نادرست سنت نیز غافل نبود. مذهب را به نقد می کشید و تلاش می کرد با ارائه تصاویری از مصادیق نادرست، «دین خرافاتی و فرهنگ سنتی آنان را مورد انتقاد قرار دهد.

### نقش زن در روستا و خانواده

آل احمد تصویرهای برجسته ای از زنان ارائه می دهد: زن همیشه قربانی شرایط ناهنجار زندگی است و احساس ناامنی دارد، بخصوص از وضع معیشت خود. او نمونه پاک، صداقت، گذشت، تسلیم و رضاست.

فقر و گرفتاری زندگی فرصتی برای او باقی نمی گذارد. او در خانواده نقشی تعیین کننده و اساسی دارد. و همپای مرد کار می کند و در شرایطی بیش از مردان:

«... نه خبیری طرح یک دار قالی دیگر را در سر می ریخت و ماه جان خیال داشت چرخ خیاطی بخرد. و از نان بندی دست بکشد».

«... تا به حال سه تا النگو خریده بود: ماریچ و زنجیره ای و یک دست. بدک نبود. حتی بهش می برآید اما خدا عالم است چه عیاری داشت و به درد کدام روز میاد می خورد و اصلاً روز میاد کی بود؟»

و مرگ در زیر آوار برای معیشت و گذران زندگی:

«... لاشه زیر آوار مدد می طلبید... کافتم و شکافتم و خاک نرم تپه را زیرورو کردیم تا جسد پیدا شد. کبودی صورت به بزرگی از خیار پوشیده و هیچ اثری از جراحته. اما چشمها باز و به خاک انباشته. و دهان عجب گشاده به فریادی که هیچ کس نشنید. و همه اعضا سالم. بله. زیرا آوار تاریخ همیشه عین دست گلی می میری. و تازه او زنی بود و نه مردی و نه «بارسالاری» و نه در بیابان غور...»

### ضرب المثل

ضرب المثلها اساساً در روستا براساس روابط اجتماعی و مناسبات و وضع اقتصادی و معیشت و کار و روند زندگی روستاییان به وجود می آیند. و شکل می گیرند. و سند تاریخی جامعه زمان خود می باشند:

«آدم گشته جا پای سگ را عین جای پنجه نان بند می بیند.»

«... که سرش بدجوری توی انتبار قلعه اریایی شلوغ بود و از در که وارد شد تفهید و داشت به حسن شل می گفت: - تا تورو داغ است باید نان را بست.»

«... که یکی از سربندها دوید وسط حرفش که قربان هر کاری پیشکار می خواهد و هر گله ای چوپان.»

«... بهم گفت اگر بی سراف مرا گرفت بهش سلام برسان و بگو



اسب‌های خوب چه شدند؟ آدم‌های خوب سوار شدند و رفتند جاهای خوب.<sup>۱۱</sup>

## باورها

از ابتدای زندگی، بشر با مشکلات زیادی روبرو بوده. رام کردن طبیعت سخت و خشن، تلاش برای معاش و شکست خوردن در مبارزات زندگی باعث روی آوردن او به باورها و عقاید غریب شده است. «خرافات در مواقع حساس و لحظه‌هایی که عدم اعتماد و اطمینان به آینده وجود دارد زاده می‌شود؛ مثلاً: در مواجهه با مسائلی همچون تولد، مرگ، مرض، قحط و فقر و حوادث طبیعی... تا جایی که ریشه بعضی از خرافات را از بعد از حمله مغول، بر اثر قساوت و خونریزی این قوم به ملت ایران، دانسته‌اند.»<sup>۱۵</sup>

«... مادرم اعتقاد داشت اگر دست گرگ را ناغافل بزنند روی پستان زن زانو، غده شیرش باز می‌شود»<sup>۱۶</sup>

«... میدانی بابام می‌گفت لاشه گرگ را چال که کردی اگر اسب یا خرت دل‌درد گرفتند پیر از رویش رد کن، حالشان جا می‌آید.»<sup>۱۷</sup>

«و آن قبرستان مدرسه را هنوز پیرزنی جارو می‌کند که در آرزوی حضرت خضر است.»<sup>۱۸</sup>

## اقتصاد روستا

«... گفتم: لابد آقای مدیر براتان گفته که اهالی راضی نیستند. گفت: فایده ندارد رییس. دیگر ده نان شهر را نمی‌دهد، اختیار دیگر نه دست دهاتی جماعت است و نه دست شهری جماعت. دست اینهاست. رییس

... با دست اشاره کرد به نماینده کمپانی. ... پسر بی‌بی حرفش را برید و گفت: می‌دانی اقتصاد تک پایه یعنی چه رییس؟

پرسیدم: خوب؟  
- خوب ندارد رییس. یعنی که ما دست به دهن نقتیم.

... اختیار نفت و برق و ماشین هم دیگر دست من و تو نیست، یا دست این جماعت.

دست کمپانی است. روی شناسنامه من و تو فقط نوشته شده نفت! همین»<sup>۱۹</sup>

«باید جنس کمپانی را بخریم تا مستعدن بشویم. نفت را هم که می‌برند، موتور و ماشین می‌دهند. بعد که مملکت پرشد از موتور و ماشین، آنوقت بازهم نفت را می‌برند و گندم و گوشت می‌دهند. حالا فهمیدی رییس»<sup>۲۰</sup>

آل احمد معتقد است که تا زمانی که نفت هست هیچ احتیاجی به بررسی مسئله آب و زمین در روستا و اصلاً در ایران نیست. چرا که به وسیله همین اقتصاد تک پایه‌ای است که نان بخور و نمیری از این خوان غارت شده عاید روستایی و هم شهری می‌شود:

«... ما نفت داریم. خیلی هم داریم. می‌دانی رییس؟ هفتاد درصد ذخایر نفت دنیا در حوزه خلیج فارس خوابیده که یک پنجمش مال ماست. مال ما که نه، یعنی زیر خاک مملکت ما خوابیده.»<sup>۲۱</sup>

«با تأکید این مطلب که سوه سیاست دولت در عقب‌ماندگی کشاورزی نقش مهمی داشته است، به نظر ما علت اساسی هجوم سرمایه‌ها را به سوی بخشهای صنعتی، خدمات، معدنی، ساختمان باید در سودهای کلان دید که به علت افزایش ناگهانی درآمد نفت و هجوم جمعیت به سوی شهرها، فر این بخشها به وجود آمده است.»<sup>۲۲</sup>

«... محرک دنیا ماشین است و محرک ماشین نفت است، باقیش حرف زیادی است رییس»<sup>۲۳</sup>

## ستایش زمین

«... درست است که پول نفت هست و حاصلش آن سد دز و این چاهها، و چیب مالک را هم که از آن پر می‌کنند و تعدادی از آن به کلاه دهاتی هم می‌رسد ولی عاقبت؟ اگر از شیر مرغ تا جان آدمیزاد را به ازای نفت بزیمان آماده کنند؟ به ازای این کود خارجی که ما را در ترکیب آن هیچ دخالتی نیست؟ و به جای اینکه

زمین را بی‌ورد می‌بزمرد... و اگر این زمین عقیم بماند؟ مخصوص برای دهاتی جماعت که بدجوری ادای زمین را درمی‌آورد و همین‌ها و همین او فقط پذیرا است... و می‌دیدم که فسوق اصلی شهر و ده خود در رابطه‌ای است که با زمین داریم. شهری زمین را در یک کف دست خاک گلدان‌اش محصور می‌کند. یا در عرصه ندید بدید باغبان‌اش که از دوخته قالی بهتر نیست؛ یعنی که زمین برای او تفتن است. اما دهاتی با دو «تیرپرتاب» سروکار دارد و با «ده‌جریب» و «سه میدان». و بعد، دهاتی زمین را می‌کارد، یعنی زنده نگه می‌دارد و از عقیم ماندنش جلوگیری می‌گیرد. پش کود می‌دهد، باهانش ور می‌رود. بوی خاکش را می‌شناسد و جنبش را و طاقش را و لیاقتش را. و ازش محصول برمی‌دارد. اینست که زمین برایش شخصیت دارد. پس چرا تفرین نکند؟ نکته میرزا عمو راست می‌گفت؟ و آن حرف و سخن اساطیر و مذهب؟ که به آن باز می‌گردیم... و از آن برخاسته‌ایم... و گل آدم... یا نشأت آن گیاه دوشاخه. اولین زوج آدمی از خاک... و مقدس بودنش و نیالودنش... و سجده‌ای که بر آن می‌کنیم... و آن زندگه اولی که «مسرا از آتش آفریدی و او را از خاک»...

... زمین که عقیم ماند گویا آدم هم عقیم می‌ماند.

و تمدن هم و فرهنگ هم. چرا که عقیم ماندن یعنی ظلم. یعنی که مانع بروز لیاقتها شدن...»<sup>۲۴</sup>

«... زمین حکم تن آدمیزاد را دارد. پر است از رگ و پی. اگر رگ را بزنی یا حجامت کنی خون پواش پواش درمی‌آید. عین قنات.»<sup>۲۵</sup>

(از محاضرات سیاه چادرها که می‌گذشتیم یک مرتبه به یادانگاره افتادم، کتاب را گذاشتم و پنجره را کشیدم پایین. از میان گردوغبار دیدم که دو نفر زن دارند خسری را بار می‌زنند و زن دیگری دنبال دو تا خر دیگر دارد بار زندگی چادرنشینی را



مسی برد به سمت مزرعه مرغداری...»<sup>۲۶</sup>  
آل احمد در مصاحبه‌ای دربارهٔ نفرین زمین می‌گوید:

«برای فهمیدن این قضیه باید ده را بشناسیم، آبادی یعنی جستجوی آب و خاک هر جا آبی بوده و زندگی هم در آنجا ظاهر شده و نحوهٔ ادارهٔ آن هم لزوماً از میان این زندگی محدود برخاسته.»<sup>۲۷</sup>  
«آخر آب توی این ولایت نعمت آسمان که نیست هدیه زمین است. زمین تنگ نظر است.»<sup>۲۸</sup>  
«... پیرمرد آهی کشید و گفت: تو که از درد ما خبر نداری آقا جان چه می‌دانی در این صحرا چه کشیده‌ایم؟ چه می‌دانی چه خونهای پای آب این آبادی ریخته؟ آخر چرا آقا جان؟ برای اینکه آبشان را ما دزدیده‌ایم. حالا تو می‌گویی من از این آب بخورم؟ این آب حرام است. حرام... قنات نو که آبی شد قنات گته دهی‌ها خشک شد... شازده نقرشان دست زن و بچه را گرفته و کوچ کردند. و از باقی هم فعلاً من یکی مانده‌ام... حالا این هم عاقبت من، آقا جان. سر سیاه زمستان و بی‌آب ماندن.»

... پیرمرد گفت: باباهای ما می‌گفتند آبت که از روی زمین بریده شد رفتی هشتی.»<sup>۲۹</sup>  
«... سومی مردی شال سبز به کمر بسته و قبای راسته به تن و توپره‌اش در کنارش بر زمین، غریبه.  
کتابی کوچک خطی پیش رویش باز بود و یک جفت کعب برنجی طلسم بر روی صفحه‌اش نهاده و خودش سرزیر انداخته وردی می‌خواند...  
مزرعه‌ها مان مار دارد آقا. وقت شخم و درو دعا می‌گیریم... این کاره نیست فقط دزد می‌گیرد و دعای دفع مار و عقرب می‌دهد.  
... گفتم: لابد گنج‌نامه هم دارد.  
گفت: گنج‌نامه را سید مارخور دارد که طرفهای عید پیدایش می‌شود.»<sup>۳۰</sup>  
روستایی دارای روحیه‌ای است که همیشه نگران آینده است. این نگرانی نیز بی‌ربط به

زندگی اقتصادی او نیست: در شیوه تولید محصولات و نوع زمین و بخصوص شیوهٔ آبیاری - دیمی - همیشه از لحظه پاشیدن دانه تا لحظه برداشت محصول، که مدتی طولانی است، این تشویش و نگرانی را با خود دارد؛ زیرا تغییرات ناگهانی جوی، برف و باران بی‌موقع و همچنین گرما و سرمای بی‌مورد باعث می‌شود که همیشه دست به دعا داشته باشد و یا طبق سنت و رسوم و آیینش در مزرعه نظر قربانی بگذارد. و نیز دهقانان ما قسمتی از مزرعه خود را که هنگام درو «کوگیل» زده باشد درو نمی‌کنند و می‌گذارند تا فقرا و پرندگان از آنها استفاده کنند.»<sup>۳۱</sup> و همچنین برای درامان ماندن از شر آفات و دستبرد زدن به آن، هنگام پاشیدن دانه طبق سنت دیرینه هر مثنی دانه را که می‌پاشند موجودات و انسان و حیوانات و... که احتمال دارد از محصول زمینش بهره‌ای برندارند را مدنظر می‌گیرد. «... این مثنی دانه را می‌ریزم برای پرند و با افشاندن مثنی بعدی می‌گویند این مال باهنده (خوشه‌چین و چوپان) و با افشاندن مثنی بذر سومی می‌گویند این مثنی برای چرنده و سرانجام با مثنی بذر آخری می‌گویند این مثنی برای رعیت.»<sup>۳۲</sup>

### تعاون و روستا

«... مبارک حاجی تو هم که تعاون شدی... حالا با پول تعاون چه می‌کنی؟ زن تازه می‌گیری؟ یا باز می‌روی حج؟...  
کدام پول؟ کدام تعاون؟ اینها همه‌اش کلک است تا مثل تو آدم ساده‌ای باور کند و تو زوی سرینه بایستی. آخر آدم گشته جا پای سنگ را عین جای پنجه نماند می‌بیند.»<sup>۳۳</sup>  
«به زوهی ماموران بانک کشاورزی خواهند رسید و به نسبت دارائی هر کس به او وام خواهند داد.»<sup>۳۴</sup>  
«... و بعد هیات‌مدیره را انتخاب کرد. یعنی مباشر را و مدیر را و کدخدای را و شش سرینه را یک به یک اسم برد و جلوی اسم هر کدام عنوانی گذاشت. مباشر شد رییس. مدیر شد معاون و آن‌های دیگر یکی بازرس، یکی کارپرداز و...»<sup>۳۵</sup>  
از نظر آل احمد این مسئله با روند ساده و معمولی همکاری‌های روستاییان همخوانی ندارد و در نتیجه باعث خسارت با آن و روان پریشی

روستاییان می‌شود.

«حتی روز پشم‌چینی سرتاسر بحث دهاتیها قضیه تعاون روستایی بود... چهارنفر دست و پائی چهارپا را می‌بستند و پنج نفر قیچی می‌زدند. و الباقی، پشمها را به حسب رنگشان جدا می‌کردند و زنها می‌آمدند و مسی‌رفتند و آب و نسان و آش می‌آوردند و بسته‌های پشم را روی سر می‌گرفتند و به خانه می‌بردند.  
... ولی بگ راجع به تعاونی ازت پرسید آقا معلم.»

گفتم: من چه می‌دانم تعاون چیست. اما مگر شما الان چکار دارید می‌کنید؟ متهم تعاونی که بیاید، به جای قیچی، ماشین پشم‌زنی برایتان می‌خرد. یکی که گوسفندها را پس و پیش می‌کند، از عقب جماعت گفت: بفرمایید!

حالا دیگر بز و گوسفندمان را هم باید ببریم سلمانی»<sup>۳۶</sup>

«... مروج کشاورزی برخاست. و رفت پای میز ایستاد و از سر آمدن دوران اربساب‌رعیتی گفت و از تصویبنامه دولتی گفت و از بی‌حالی دهاتی جماعت گفت و از اینکه چرا دندان‌هاشان را مسواک نمی‌کنند و با دست غذا می‌خورند و...»<sup>۳۷</sup>

«نفر بعدی مامورها، یک مروج کشاورزی بود - جوانکی شهری - که با یک «وانت» پر از خرت و خورت آمده، بیست سی تایی کیسه سیمان داشت و ده تا خلای سیمانی و صد تا امشی... قرار بود به ضرب این چیزها کشاورزی را ترویج کند. و بعد هم مقدمات تعاونی روستایی را فراهم کند...»

اول کاری که کرد رفت ایستاد و به خرج یکی از کیسه سیمانها در خزینه حمام را تیغه کرد.

... مدام شور خانه‌های اهالی را می‌زد که چرا گلی است و شیروانی ندارد و چرا خودشان حوله به کار نمی‌برند و چرا لباسشان را اطو نمی‌کنند و چرا روی زمین می‌خوابند...»<sup>۳۸</sup>

آل احمد در مصاحبه‌ای دربارهٔ نفرین زمین می‌گوید:





«این برنامه‌ریزی بر مبنای روستاشناسی ایران نیست. ما سیستم را مثلاً از گواتمالا می‌گیریم و اینجا پیاده می‌کنیم اگر با توجه به ضرورت‌های بومی باشد خیلی هم خوب است.»<sup>۳۰</sup>

بدین ترتیب است که تکنولوژی مدرن (تراکتور) یا به روستا می‌گذارد و می‌بینیم که حاصلی جز به هم ریختگی روند عادی روستا ندارد. پیش از ورود ماشین‌های کشاورزی به روستاها مقیاس اندازه‌گیری در واحدهای کار زراعی مبتنی بر مساحت بود.

... ورود تراکتور به روستاها این مقیاس اندازه‌گیری را از سطح به زمان تغییر داده است.<sup>۳۱</sup> حتی مرزهای زمین‌های روستاییان را که برای آنها مقدس و قابل احترام است، به هم می‌ریزد. و حتی مقیاس اندازه‌گیری زمین به شکل سنتی را:

«مثل اینکه صحبت از تراکتوری چیزی بود؟

سربته‌ای که چپق را آتش کرده بود، به عجله دادش به دست بغل دستی و گفت: بله قربان، یک فرسخی ما یک آبادی است به اسم امیرآباد سمت نسا.

اربابی است قربان. مالک رفته فصل خرمن تمام نشده تراکتور آورده که هم زمین خودشان را شخم می‌کند قربان، هم به دیگران اجاره می‌دهد. ساعتی دوازده تومن. درست است که کارشان خیلی پیش است قربان، و هنوز باران اول نیفتاده کار شخم امیرآباد دارد سر می‌آید، اما عیب کار اینجا است قربان که تراکتور می‌زند و سامان نمی‌شناسد. شوفرش هم که غریبه است قربان، وقتی این طور شد تکلیف روشن است. مرز و سامان مردم بهم می‌خورد قربان. و دعوا می‌شود. دیروز اهل محل ریخته‌اند تراکتور را وسط مزرعه درب و داغان کرده‌اند قربان...

... شوفره هم حالش خوب نیست. چوب تو گردهاش خورده و زمین گیرش کرده.»<sup>۳۱</sup>

با ورود تراکتور به ده و ناشناخته بودن این وسیله برای زارعین و عدم شناختن طریقه استفاده از آن جنجال می‌شود. همچنین برخورد روستاییان از نظر روانی با این وسیله تازه وارد که جای ابزار

سنتی آنها (ورز) را گرفته است. آل احمد در مصاحبه‌های دربارهٔ نقرین زمین می‌گوید:

«جامعه روستایی صمیمی‌ترین جامعه‌هاست. نفوذ در این جامعه درست به شکل است. راهش این نیست که با بردن موتور و ماشین به آن راه پیدا کنیم؛ زیرا ماشین در این جامعه کوچک چیزی را عوض نمی‌کند؛ چنانچه که از روستاییان گروهی [را] بندهٔ مصرف می‌سازد و بی‌شخصیت.»<sup>۳۲</sup>

با ماشینی شدن کشاورزی و ورود ماشین به روستا، نیروی انسانی زیادی آزاد و بیکار می‌شوند. و از طرفی این دگرگونی‌ها و جابجایی، یک انقلاب درونی، که صورت ظاهری هم دارد، در روستا ایجاد می‌کند. گام اول در جهت وابستگی و از بین رفتن دام و زمین است؛ بدون اینکه خود روستایی متوجه این مسئله شود. و دیگر، از دست دادن ابزار سنتی و بدهکاری او برای خرید ابزار تکنولوژی جدید.

«سربته اول گفت: ما نفهمیدیم قربان، عاقبت تکلیف ورزوها چه می‌شود؟

برادر مدیر گفت: این که عزا ندارد بابا! ورزوها را می‌فروشیم قسط تراکتور می‌دهیم. و فقط ماده گاو را نگه می‌داریم. اگر کار مزرعه ماشینی شود، تو هر دهی فقط پنج تا، نه، دو تا ورز و برای تخم‌کشی کافی است.»<sup>۳۲</sup>

... از شخم پارسال تا به حال پنج نفر از اهالی محل زمین‌هایشان را نکاشته و ل کرده‌اند رفته‌اند شهر ... تقصیر ما چه قربان! غیرت از جوانها رفته. این را یکی از سربته‌های همزاد گفت.

... خودتان عرضه ندارید، جوانها تان می‌روند شهر عمه می‌شوند، گدا می‌شوند، ماشین پا می‌شوند، به خیال اینکه شده‌اند پسر او تو رخان اعظم.»<sup>۳۲</sup>

و بعد از آن می‌بینیم که مجبور به ترک خانه و کاشانه می‌شوند حتی خود او هم نمی‌داند چرا. چون غیرت از جوانها رفته او نمی‌داند که مسئله غیرت نیست، او می‌رود تا شاید در شهر که محل سکونت و مرکز کسب و کار است و از جنب و جوش و تحرک بیشتری برخوردار، و دارای



جاذبه‌های پرفریب، با روزمزدی و آوارگی و در به‌دوری معیشت خود را تأمین کند. و بدین ترتیب است که پیوستگی‌های اجتماعی و پیوندهای خانوادگی و اقتصادی تغییر می‌کند و به‌هم می‌ریزد. آل‌احمد دگرگونی‌هایی را که بعد از آمدن «ماشین» - به‌طور عام - در روستا پدید آمده است و در طول یک سال معلمی خود در ده شاهد بوده، نشان می‌دهد:

- با آمدن موتور برق مغازه روستا پر از وسایل مربوط به سیم‌کشی و خرده‌ریزهای برقی می‌شود.  
- با آمدن آسیا موتوری، آسیاب آبی خود به خود از کار می‌افتد.  
- با مکانیزه شدن چاه آب، دیگر قنات روستا هم کم‌کم خشک می‌شود.  
- مرغداری به شیوه سرمایه‌داری در روستا ایجاد می‌شود.

- تراکتور که مرز و سامان نمی‌شناسد و همین که با تراکتور آغاز به کار می‌کنند دیگر گاوآهن و وسایل سنتی و مرز و سامان دهانتها مفهوم و معنای خود را از دست می‌دهد.

همه اینها عناصرهای جدیدی هستند که به جامعه سنتی روستا قدم می‌گذارند. و همه آنها نیز (موتور برق، تراکتور، مرغداری، آسیاب آتشی و...) با عناصر سنتی روستا همخوانی ندارد و باعث به‌هم ریختگی‌های اجتماعی در روستا می‌گردد و نیز باعث تغییر روند عادی زندگی آنها.

طبیعی است که روستاییان، ناخودآگاه با این مظاهر تمدن ستیز و مقابله می‌کنند. به تراکتور یورش می‌برند و موتور برق را از کار می‌اندازند:  
«خدا مرگم بده آقا، عین‌الله‌خان شن ریخته تو موتور و دررفته. درست شب آخر سرما پیرزن بود که آسیاب موتوری را از کار انداختند.»<sup>۱۱</sup>

«هفته پیش سربنه‌ها خانه مندر، مجلس داشته‌اند. عین‌الله هم بوده، همان شب تصمیم گرفته‌اند که براده آهن بریزند توی موتور.»<sup>۱۲</sup>

روستایی از ابتدایی‌ترین روش به مقابله با تکنولوژی می‌پردازد. ستیز همراه با خشونت و پرخاشگری در برابر ماشین‌ساز. و ماشین یک قدم هم عقب‌نشینی نمی‌کند. همه آنها دوباره بازسازی می‌شوند و راه می‌افتند. زیرا با فروش بی‌رویه نفت کالاهای مونتاژ وارد ایران شده و این کالاها بازار مصرف می‌شوند؛ اگرچه به قیمت از بین رفتن کشاورزی در ایران تمام شود.

آل‌احمد نشان می‌دهد که ورود ماشین اگرچه باعث دگرگونی ساختهای اجتماعی روستا

می‌گردد، اما این دگرگونی براساس و درجه اهمیت‌شان، در روستا رخ می‌دهد. ابتدا وسایل و ابزار سنتی را دگرگون می‌کند:

«مسئله این است وقتی که تراکتور آمد و رزوی بیکار می‌شود.»<sup>۱۳</sup>  
سپس باعث گسختگی خانواده می‌شود و مهاجرت جوانان به شهر:

«... از ششم پارسال تا به حال پنج نفر از اهالی زمین‌هاشان را نکاشته و ل کرده‌اند رفته‌اند شهر.»<sup>۱۴</sup>

اما مستها با بودن ماشین نیز همچنان جاری است. روزی که موتور برق را آوردند، قهوه‌چی ده برای دفع چشم زخم اسفند دود می‌کند و فردی از افراد روستا که ماشین خریده و برای دفع چشم زخم ماهی یک‌بار قربانی می‌کند:

«... چرا راه دور برویم؟ همین باری قراضه من به قول میرزا عمو از روزی که خریدمش، مردم دارند چشم و چارم را درمی‌آورند. مرتب ماهی یک گوسفند قربانی می‌کنم مگر نه جان داداش؟»<sup>۱۵</sup>



۱. روزنامه کیهان، ۲۰ شهریور ۱۳۵۹.
۲. کلک، شماره ۶، شهریور ۱۳۶۹.
۳. غروب جلال، ص ۲۲.
۴. جهان نو، شماره مرداد و شهریور ۱۳۴۸، ص ۴ تا ۸.
۵. جنگ چابهار، ص ۱۳۶.
۶. نفرین زمین، ص ۱۵۷ و ۱۵۸.
۷. همان کتاب، ص ۱۵۸.
۸. نفرین زمین، ص ۱۹۱.
۹. همان کتاب، ص ۱۸۶.
۱۰. همان، ص ۱۴۵.
۱۱. همان، ص ۲۸۸.
۱۲. همان، ص ۲۱۷.
۱۳. همان، ص ۲۸۵.
۱۴. همان، ص ۱۰۰.
۱۵. زمینه فرهنگ مردم، ص ۶۱۰.
۱۶. نفرین زمین، ص ۱۶۸.
۱۷. همان کتاب، ص ۱۶۸.

۱۸. همان، ص ۵۶.
۱۹. همان، ص ۸۰ و ۸۴.
۲۰. همان، ص ۸۱.
۲۱. نفرین زمین، ص ۸۱.
۲۲. رشد روابط سرمایه‌داری در ایران، ص ۱۶۳.
۲۳. نفرین زمین، ص ۸۵.
۲۴. همان کتاب، ص ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹.
۲۵. نفرین زمین، ص ۱۲۹.
۲۶. همان کتاب، ص ۳۰۷.
۲۷. جنگ چابهار، ص ۱۳۶.
۲۸. نفرین زمین، ص ۱۷۹.
۲۹. نفرین زمین، ص ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۰.
۳۰. همان کتاب، ص ۱۱۳.
۳۱. جامعه دهقانی ایران، ص ۱۲۱.
۳۲. همان کتاب، ص ۱۲۱.
۳۳. نفرین زمین، ص ۲۸۸.
۳۴. جامعه دهقانی ایران، ص ۷۳.
۳۵. نفرین زمین، ص ۲۸۵.
۳۶. همان کتاب، ص ۲۸۵.
۳۷. نفرین زمین، ص ۲۶۱.
۳۸. همان کتاب، ص ۲۷۲.
۳۹. همان، ص ۲۶۱ و ۲۷۱.
۴۰. جنگ چابهار، ص ۱۳۸.
۴۱. جامعه‌شناسی روستایی ایران، ص ۹۰.
۴۲. نفرین زمین، ص ۳۱.
۴۳. جنگ چابهار، ص ۱۳۸.
۴۴. نفرین زمین، ص ۳۶.
۴۵. همان کتاب، ص ۱۰۵.
۴۶. همان، ص ۱۹۵.
۴۷. همان، ص ۲۰۴.
۴۸. همان، ص ۳۵۰.
۴۹. همان، ص ۱۰۵.
۵۰. همان، ص ۳۳.